

تفسیر ادبی نوین در فهم معنای

آیه «لیس کمثله شیء»

سید روح‌اله دهقان باغی*

چکیده

در باره جنبه ادبی و مدلول عبارت قرآنی «لیس کمثله شیء» دیدگاه‌های متعددی از سوی مفسران و ادیبان مطرح شده است. توالی الفاظ «ک» و «مِثْل» در آیه شریفه از جنبه ادبی، توهم حشو و از جنبه معنایی، توهم اثبات مِثْل برای خدا را به دنبال داشته که صاحب‌نظران در صدد پاسخ به آن برآمده‌اند. پژوهش حاضر با روش توصیف گزاره‌ها به همراه تحلیل، استنتاج و مقایسه دیدگاه‌ها، آراء مفسران در خصوص آیه فوق را بر اساس ترتیب تاریخی، ذیل عناوین نه‌گانه استقراء نموده و پس از ذکر دلایل و مستندهای هر رأی، اشکال‌های هر دیدگاه را نیز مطرح نموده است و این دیدگاه را در باره معنای آیه شریفه یاد شده طرح نموده که لفظ «ک» در آیه، نفی تشبیه از بعضی صفات الهی و لفظ «مِثْل» نفی تشبیه از ذات الهی را بر عهده دارد و این دو لفظ هم‌پوشانی و اشتراک معنایی ندارند تا اولاً: در معنای آیه خللی پدید آید و در نتیجه موجب اثبات مثل برای خدا شود و ثانیاً: موجب حشو نیستند تا نیازی به زائد گرفتن لفظی در آیه باشد.

واژگان کلیدی

آیه لیس کمثله شیء، نفی تشبیه، نفی تجسیم.

*. استادیار مرکز تحقیقات توسعه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای معارف اسلامی و علوم سلامت و استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی شیراز.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۴
dehqanbaghi@sums.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۵

طرح مسئله

فهم صحیح آیات قرآن کریم، دغدغه عمومی مسلمانان از زمان نزول تاکنون بوده است. از این رو تفسیر آیات و ارائه معنای درست از آنها، ابتدا توسط شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز گردید و پس از ایشان توسط ائمه طاهریین علیهم السلام و صحابه پیگیری شد. این تلاش علمی همچنان پس از قرن ها، از سوی دانشمندان علم تفسیر ادامه دارد.

ارائه تفاسیر متعدد از یک آیه در میان اهل فن، امری بدیهی به شمار می‌رود؛ که منشاء آن می‌تواند تفاوت مراتب معنایی و پرده برداری از بطون مختلف آیه باشد. همچنین گاه می‌تواند ناشی از اختلاف در زاویه دید و گرایش‌های تفسیری باشد. البته بروز تفسیر نادرست از سوی افراد غیر معصوم نیز منتفی نیست. با این همه نقد و بررسی علمی نظرات پیشینیان و ارائه تحلیل‌های نوین در پیشبرد دانش تفسیر و فهم بهتر کلام الهی، نقشی محوری دارد. بر این اساس در این پژوهش تلاش می‌شود تا تفاسیر مطرح شده ذیل بخشی از آیه ۱۱ سوره شوری، یعنی فقره نورانی: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» مورد بررسی قرار گرفته و از این رهگذر تحلیل لغوی - ادبی جدیدی در این خصوص ارائه شود.

آیه فوق از جمله آیات محکمی است که برای نفی تجسیم و تشبیه و همچنین زدودن ابهام از برخی آیات متشابه، همچون: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ...» (مائده / ۶۴)؛ «... يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...» (فتح / ۱۰)؛ «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامت / ۲۳) و ... به آن تمسک می‌شود. هر چند برخی از فرق اسلامی ظاهراً با توسل به همین آیه، جسمانیت خداوند را اثبات نموده‌اند! از جمله در آراء محمد بن کرام سجستانی (۲۵۵ ق) پایه‌گذار فرقه «کرامیه» آورده‌اند: «... و من آرائه أنه سبحانه جسم لا كالأجسام...» (سبحانی، بی‌تا: ۵ / ۱۴۰) چنان‌که هشام بن حکم، شاگرد امام صادق علیه السلام و متکلم بزرگ شیعی نیز به این امر متهم شده است. عبدالله نعمت در شرح حال وی می‌نویسد:

يختلف مؤرخو هشام في حكاية رأيه في ذات الخالق، فقد اشتهر عند فرقة منهم، أنه كان يقول بالتجسيم، و حكوا عنه أنه كان مجسماً، يقول بأن الله جسم لا كالأجسام و أنه كان من زعماء هذا الرأي مقدماً فيه، و زاد هؤلاء في حكايتهم عنه، أنه يقول: بأنه ذو أبعاد طول و عرض و عمق، ... و لم يكتف هؤلاء بذلك حتى أضافوا إليه القول بأن طوله سبعة أشبار بشر نفسه، و أنه علي هيئة البلورة الصافية المستوية الاستدارة ... (نعمت، ۱۴۰۵: ۱۳۱؛ همچنین ر.ک: اسعدی، ۱۳۸۸: ۱۳۹ - ۱۱۶)

البته جسم دانستن خداوند بدون شباهت به سایر اجسام، به هشام جولیقی نیز نسبت داده شده است. (نعمت، ۱۴۰۵: ۱۳۲)

افزون بر مسائل کلامی فوق که پیرامون آیه شریفه مزبور مطرح است، از جهت دلالت ادبی نیز در خصوص این آیه آراء و نظرات گوناگونی بیان شده است. منشأ این اقوال، آمدن لفظ «ک» و به دنبال آن لفظ «مثل» در آیه است که از یک سو به جهت ترادف ظاهری این دو، موهم حشو است و از دیگر سو از لحاظ معنایی، توهم اثبات مثل برای ذات باری تعالی را به دنبال دارد. مفسران و اندیشمندان اسلامی در رد حشو و همچنین نفی مثل برای خداوند، درباره این آیه آراء گوناگونی ارائه نموده‌اند؛ که این پژوهش عهده‌دار تحلیل و بررسی آنها خواهد بود. بر این اساس سئوالات این تحقیق عبارتند از:

۱. آیا توالی الفاظ «ک» و «مثل» در آیه شریفه، موجب حشو است؟

۲. آیا توالی الفاظ «ک» و «مثل»، مستلزم اثبات مثل برای ذات خدای متعال است؟

در خصوص پیشینه بحث، چنان که در ادامه متن ملاحظه می‌شود، مفسران فریقین از قرن سوم تاکنون درصدد پاسخ‌گویی به ابهام‌های فوق برآمده‌اند که آراء آنها در قالب دیدگاه‌های مختلف گزارش شده است. از این رو کار با مطالعه تاریخی اقوال پیرامون آیه و بررسی نخستین آثار تفسیری شیعه و سنی و سیر تطور آراء در طول قرون متمادی آغاز شده و پس از بیان هر رأی، اشکال‌ها و نقدهای وارد بر هر دیدگاه آمده است. در پایان به عنوان دیدگاه منتخب این پژوهش، با توجه به تفاوت معنای لغوی و اختلاف کاربرد دو لفظ «ک» و «مثل» در زبان عربی، تحلیل ادبی جدیدی از معنای آیه ارائه خواهد شد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این تحقیق، کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌ها با روش توصیف گزاره‌ها به همراه استنتاج، شرح و بسط و مقایسه دیدگاه‌ها خواهد بود. دیدگاه‌های مطرح در خصوص آیه فوق به قرار زیر است:

تفسیر بسیط و نفی تجسیم و تشبیه از خدا

آثار به‌دست رسیده از مفسران در قرون یکم تا سوم، نشانگر ارائه تفسیری بسیط و ساده از آیه مورد نظر است. در تفسیر مقاتل بن سلیمان زیدی مذهب و از دانشمندان قرن دوم هجری این‌گونه آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ فِي الْقُدْرَةِ» (بلخی، ۱۴۲۳: ۳ / ۷۶۵) و در تفسیر شیخ مفید نیز با استناد به آیه شریفه، بر نفی تشبیه و تجسیم از خدای متعال استدلال شده است. (مفید، ۱۴۲۴: ۱ / ۴۷۳)

ظاهراً در صدر اسلام و سده‌های یکم و دوم، فهم معنای آیه با مشکلی روبرو نبوده است و توالی

الفاظ «ک» و «مثل» در آیه، ابهامی در ذهن مسلمانان ایجاد نکرده بود. چنان که روایات رسیده از معصومان علیهم السلام در کتب شیعه و اهل سنت نیز بدون تعرض به جنبه ادبی آیه، تنها به بحث از اوصاف باری تعالی و نفی شبیه از ذات الهی اشاره دارند. به عنوان نمونه در حدیثی شیعی آمده است:

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ ... عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْأَدْمِيِّ عَنْ يَشْرَ بْنِ بَشَّارٍ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِأَنَّ مَنْ قَبَّلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ جِسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ صُورَةٌ، فَكَتَبَ عليه السلام: سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَلَا يُوصَفُ وَلَا يُشْبَهُهُ شَيْءٌ وَلَا يَسْ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۰۱)

در تفاسیر اهل سنت نیز از قول ابن عباس چنین نقل شده است: «قال ابن عباس رضي الله عنهما: ليس له نظير وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». (بغوی، ۱۴۲۰: ۴ / ۱۴۰) و سیوطی در تفسیر روایی *الدر المنثور* تنها به ذکر نقل زیر اکتفا کرده است:

و أخرج عبد بن حميد و البيهقي في الأسماء و الصفات عن أبي وائل رضي الله عنه قال بينما عبد الله رضي الله عنه يمدح ربه إذ قال مصعد نعم الرب يذكر فقال عبد الله اني لأجمله عن ذلك ليس كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶ / ۴)

نپرداختن به طرح ابهام حشو در آیه و توهم اثبات مثل برای ذات حق تعالی و پاسخ آن در این دیدگاه، هر چند می‌تواند ناشی از وضوح معنای آیه برای صاحب نظران این دوره باشد؛ لکن به جهت ناتوانی از پاسخ‌گویی به اشکال‌های مطرح شده در خصوص آیه، ناکارآمدی این دیدگاه را به دنبال دارد؛ چرا که صرف وضوح معنا برای مفسران صدر اسلام و عدم تبیین چگونگی رفع ابهام از آیه، برای مخاطبان آیه در سده‌های بعدی کافی نیست. از این رو آراء متعدد مفسران در قرون بعدی در جهت رفع ابهام از آیه مطرح شده است.

کاربرد «مثل» به جای «نفس» یا «ذات»

در قرن سوم هجری، ابن قتیبه در *مخبر القرآن* به توالی الفاظ «ک» و «مثل» اشاره نموده و «مثل» را به معنای «نفس» معرفی می‌کند. وی در عبارتی موجز می‌نویسد: «لَيْسَ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ أَي لَيْسَ كَهُو شَيْءٍ. و العرب تقيم المثل مقام النفس، فتقول: مثلي لا يقال له هذا، أي انا لا يقال لي». (ابن قتیبه، بی تا: ۱ / ۳۳۸) بر این اساس در این آیه بر مبنای شیوه رایج در زبان عرب، «مثل» به جای «نفس» به کاربرده شده است. این دیدگاه از سوی مفسران اهل سنت و شیعی سده‌های بعد نیز

پذیرفته و نقل شده است. (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۹ / ۳۲۷؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۴ / ۶۰۴) فخر رازی در بیانی روشن در همین رابطه می‌نویسد:

وقتی عرب می‌گوید: «مَثَلُ لَا يَبْخُلُ» یعنی «انت لا تبخل»؛ در حقیقت با نفی بخل از مثل فرد، نفی بخل از خود فرد کرده است. و البته عرب این اسلوب را برای نشان دادن مبالغه در نفی صفت به کار می‌برد. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۷ / ۵۷۴)

برخی دیگر از مفسران «مثل» را به معنای «ذات» گرفته‌اند و برای آن از کلام عرب شاهد مثال آورده‌اند. زمخشری نفی صفت از «مثل» را کنایه از نفی صفت از «ذات» دانسته و کاربرد آن را برای رساندن مبالغه می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۲۱۲) طبرسی در *جوامع الجامع* نیز همین دیدگاه را برگزیده است (طبرسی، ۱۳۷۷: ۴ / ۴۴). نحوین نیز این قول را به عنوان یکی از اقوال مطرح ذیل آیه شریفه نقل نموده‌اند. (انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۸۰)

در نقد این دیدگاه باید توجه داشت که واژه «مثل» در آیه به معنای حقیقی خود به کار رفته و هرگز به معنای «نفس» یا «ذات» نیست و در مثال‌های یادشده، همچون: «مَثَلُ لَا يَبْخُلُ»، واژه «مثل» به معنای «نفس» یا «ذات» نبوده، بلکه نفی بخل از خود فرد، بنا به دلالت التزامی صورت می‌گیرد. بر همین اساس صاحب *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* نیز ضمن نفی این دیدگاه، قرار دادن معنای «ذات» برای واژه «مثل» در آیه را نادرست دانسته و می‌نویسد: «فکلمة المثل مستعملة بمعناها الحقیقی، و لیست بمعنی الذات». (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۶)

کاربرد «مثل» به صورت زائده و برای تأکید

طبری مفسر معروف اهل سنت معتقد است: «مثل» در آیه شریفه برای تأکید کلام آمده است؛ چرا که «ک» و «مثل» مترادفند و همراه آمدن دو لفظ هم معنا در کلام، به جهت تأکید است. او برای اثبات این موضوع شواهدی از شعر عرب می‌آورد و معتقد است: بر این اساس، تقدیر آیه چنین است: «لیس هو کشیء» (طبری، ۱۴۱۲: ۲۵ / ۸) همین دیدگاه در تفاسیر دیگر شیعه و اهل سنت با بیان‌های مختلف نقل شده است. مثلاً سمرقندی «مثل» را صله - زائد - در کلام می‌داند و می‌نویسد: «و یقال: المثل صلة فی الکلام. یعنی: لیس هو کشیء». (سمرقندی، بی‌تا: ۳ / ۲۳۸) میبیدی همین قول را بیان نموده و آن را نظیر کاربرد «مثل» در آیه شریفه: «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا» (بقره / ۱۳۷) معرفی می‌کند. (میبیدی، ۱۳۷۱: ۹ / ۹) ابن شهر آشوب شیعی نیز همین دیدگاه را نقل نموده و برای آن شاهد

قرآنی: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» (رعد / ۳۵) آورده است. (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۰: ۱ / ۱۰۴)

برخی نیز زیادت «مثل» در آیه را به جهت فاصله انداختن میان حرف «ک» و ضمیر دانسته‌اند. (انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۹؛ بروسوی، بی تا: ۸ / ۲۹۳) چرا که آوردن حرف جرّ کاف بر سر ضمائر، جز در ضرورت شعری جایز نیست. (درویش، ۱۴۱۵: ۹ / ۱۷)

این دیدگاه نیز خالی از خدشه نیست و برخی از مفسران به زائده گرفتن «مثل» در آیه اشکال کرده‌اند. عکبری در التبیان فی اعراب القرآن بدون ذکر دلیلی این قول را بعید می‌شمرد (عکبری، بی تا: ۱ / ۳۳۹) و ابوحیان اندلسی چنین اشکال می‌کند: آن چه که طبری و دیگران در خصوص زائد بودن «مثل» و دلالت آن بر تأکید بیان نموده‌اند، صحیح نیست؛ زیرا «مثل» اسم است و اسم در زبان عربی زائده واقع نمی‌گردد، برخلاف «ک» که حرف است و صلاحیت زائده واقع شدن را داراست (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۹ / ۳۲۷). چنان که همین اشکال از سوی دانشمندان علم نحو نیز تأیید شده است. ابن هشام انصاری در این خصوص می‌نویسد:

و قيل: الكاف في الآية غير زائدة، ثم اختلف، فقيل: الزائد «مثل»، ... و القول بزيادة الحرف
أولي من القول بزيادة الاسم، بل زيادة الاسم لم تثبت. (انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۹)

کاربرد «ک» به صورت زائده و برای تأکید

شیخ طوسی در تفسیر تبیین، سه قول برای آیه مذ نظر مطرح نموده است؛ که نخستین قول زائده بودن «ک» می‌باشد. وی بر این اساس، تقدیر آیه را چنین می‌داند: «لیس مثل الله شیء» (طوسی، بی تا: ۹ / ۱۴۸) البته وی بر مؤکده بودن حرف «ک» در این حالت اشاره‌ای نمی‌کند، اما با توجه به اینکه نحویان، زائده بودن لفظ در کلام را مطلقاً به معنای تأکید و به منزله تکرار جمله می‌دانند؛ (انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۹) می‌توان چنین استنباط کرد که اذعان به زائده بودن «ک»، خود به معنای تأکید مضمون آیه است.

طبرسی مفسر بزرگ شیعی در تفسیر مجمع البیان - بر خلاف نظرش در تفسیر جوامع الجامع، که پیش‌تر گذشت - بر زائده بودن «ک» تصریح نموده و آن را دالّ بر تأکید مضمون آیه می‌داند. وی پس از آن از ابیات عرب شواهدی برای اثبات نظر خویش مطرح می‌کند. در ادامه پس از اینکه اقوال دیگری در خصوص آیه مذکور بیان می‌کند، تأکید می‌نماید که همان قول نخست، از نظر وی موجه‌تر است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹ / ۳۶).

بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز این قول را پذیرفته‌اند. به عنوان نمونه ابوجعفر احمد بن نحاس

می‌نویسد: «و الکاف فی کَمِثْلِهِ زائده للتوكید لا موضع لها من الإعراب لأنها حرف، ... و التقدير: لیس مثله شیء». (نحاس، ۱۴۲۱: ۴ / ۵۱) این دیدگاه مورد تأیید و تأکید دانشمندان علم نحو نیز واقع شده است. (ابن جنی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۹۱؛ انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۹)

شایان ذکر است: بسیاری از قائلان به دو دیدگاه اخیر - یعنی زیادت «ک» یا «مثل» در آیه شریفه - بر این اعتقادند که ضروری است برای صحت معنای آیه، یکی از دو لفظ «ک» و «مثل»، حتماً زائده در نظر گرفته شود، در غیر این صورت معنای آیه مستلزم اثبات «مثل» برای خدا خواهد بود؛ که این مسئله با دلایل عقلی و نقلی باطل است. (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۹ / ۳۲۷ و ابن عجبیه، ۱۴۱۹: ۵ / ۱۹۹)

این رأی نیز از این جهت قابل خدشه است که زائده گرفتن کلمه‌ای در کلام الهی حتی به عنوان تأکید، با وجود ادات و اسلوب‌های متعدد برای تأکید در زبان عربی، پذیرفتنی نیست؛ چرا که اقتضای کمال مطلق الهی و نظام خلقت احسن خداوند (ر.ک: سجده / ۷ و ...) نبود لفظ زائد در کلام الله و بهره بردن از اسلوب‌های تأکید غیر شبیه انگیز در موارد لزوم است. از این رو برخی از اندیشمندان همچون عایشه بنت الشاطی، به صراحت با زائده تلقی کردن کلمه‌ای از آیات الهی قرآن مخالفت کرده‌اند. (بنت الشاطی، ۱۳۹۱: ۳۰۴ - ۱۴۱) و بر همین اساس مصطفوی نیز زائده دانستن «ک» در آیه شریفه را نادرست می‌داند و معتقد است که زائده دانستن حرف یا کلمه‌ای در کلام الهی، معقول نیست. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۶)

مبالغه در نفی «مثل» از خدا

صاحبان این دیدگاه معتقدند هیچ یک از الفاظ «ک» و «مثل» در آیه زائد نبوده و کاربرد توأم این الفاظ دلالت بر مبالغه در نفی مثل از ذات باری تعالی دارد. چنان که نفی مثل مثل، مستلزم نفی مثل نیز هست؛ چرا که اگر برای ذات خدا، مثلی موجود باشد، آن گاه برای مثل او هم مثلی وجود خواهد داشت که آن، همان الله تعالی است؛ یعنی اگر ذاتی دارای مثل بود، آنگاه به دلالت عقلی برای آن مثل هم حداقل یک مثل وجود خواهد داشت که آن همان ذات اولیه است. بنابراین نفی مثل مثل، بنا به دلالت التزامی وجود مثل را نیز نفی می‌کند. (معرفت، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۱۰)

از میان مفسران متقدم، شیخ طوسی به نقل از رمانی در بیانی متفاوت، دیدگاهی نزدیک به همین دیدگاه را نقل نموده و آن را دال بر مبالغه در نفی مثل از ذات حق تعالی می‌داند. (طوسی، بی‌تا: ۹ / ۱۴۹) سید مرتضی علم الهدی نیز به گونه‌ای دیگر بر همین مسئله استدلال نموده است. وی می‌نویسد: «ک» در آیه زائده نیست و اثبات می‌کند که مثلی برای مثل خدا وجود ندارد. وقتی اثبات شد برای

مثل خدا، مثلی وجود ندارد؛ آن گاه ثابت می‌شود که برای خدا اصلاً مثلی وجود ندارد؛ چرا که اگر برای خدا یک مثل وجود داشته باشد به ناچار باید برای او مثل‌های دیگری نیز وجود داشته باشد؛ چرا که موجودات بر دو گونه هستند: گونه‌ای که اصلاً مثلی ندارند؛ همانند: قدرت و گونه دوم که برای آنها مثل‌های زیادی وجود دارد؛ مانند: سفید و سیاه و ... و در میان موجودات، چیزی وجود ندارد که تنها یک مثل داشته باشد. با این بیان روشن می‌شود که نفی مثل مثل، دلالت دارد بر اینکه اصلاً مثلی وجود ندارد. (همان) مفسرانی از اهل سنت همچون فخر رازی نیز این دیدگاه را نقل نموده‌اند. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۷ / ۵۸۴)

سستی این دیدگاه نیز از نظرها پوشیده نیست؛ چرا که اولاً بیانی چنین پیچیده در شأن قرآن کریم نیست به گونه‌ای که آیت الله معرفت نیز به دلیل همین بیان معماگونه و غلط‌انداز این دیدگاه، قرآن کریم را از این گونه تعبیر مبراً می‌داند. (معرفت، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۱۱) ثانیاً در خود استدلال نیز خدشه وجود دارد؛ چرا که برهان نمی‌تواند مشتمل بر تناقض باشد. در این استدلال، از یک سو وجود مثل در گام نخست، اثبات و از سوی دیگر در گام دوم، نفی می‌شود و روشن است که چنین کلامی نمی‌تواند، استدلال متینی شمرده شود. به علاوه در استدلال سید مرتضی نیز عدم وجود حصر عقلی برای تقسیم موجودات به دو قسم یادشده، به عنوان اشکالی روشن خودنمایی می‌کند؛ چرا که هیچ دلیل عقلی بر نفی وجود شیئی با داشتن تنها یک مثل وجود ندارد و وجود همین اشکال به راحتی بنیان استدلال را فرو می‌ریزد.

کاربرد مثل به معنای «صفت»

برخی از مفسران فریقین بر این عقیده‌اند که واژه «مثل» در این آیه به معنای «صفت» است. بر این اساس معنای آیه این است که اوصاف هیچ موجودی با اوصاف حق تعالی همانندی ندارد. ابوحنیفه اندلسی در این خصوص می‌نویسد: «يَحْتَمِلُ أَيْضاً أَنْ يَرَادَ بِالْمَثَلِ الصِّفَةُ، وَ ذَلِكَ سَائِغٌ، يُطْلَقُ الْمَثَلُ بِمَعْنَى الْمَثَلِ وَ هُوَ الصِّفَةُ، فَيَكُونُ الْمَعْنَى: لَيْسَ مِثْلُ صِفَتِهِ تَعَالَى شَيْءٌ مِنَ الصِّفَاتِ الَّتِي لَهَا غَيْرُهُ، وَ هَذَا مَحْمَلٌ سَهْلٌ.» (ابوحنیفه، ۱۴۲۰: ۹ / ۳۲۷) و از دانشمندان شیعه، صاحب تفسیر *منهج الصادقین* این گونه می‌آورد:

بعضی بر آنند که مثل، به معنای صفت است و تقدیر کلام این است: لیس کصفته صفة، یعنی: نیست مانند صفت او صفتی، زیرا که جمیع صفات نظر به صفات کمال او ناقص‌اند؛ پس مثل صفات او نباشند. (کاشانی، ۱۳۳۶: ۸ / ۲۰۸)

صاحب نظران ادبیات عرب نیز این دیدگاه را به عنوان یکی از اقوال ضعیف پیرامون آیه نقل

کرده‌اند. (انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۸۰) لغت‌شناسان نیز این دیدگاه را پذیرفته‌اند؛ چنان‌که راغب اصفهانی می‌نویسد:

و قيل: المثل هاهنا هو بمعنى الصفة، و معناه: ليس كصفته صفة، تنبيها علي أنه و إن وصف بكثير مَّا يوصف به البشر، فليس تلك الصفات له علي حسب ما يستعمل في البشر. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۹)

البته شیخ طبرسی، مفسر شیعی در *مجمع البیان* همین قول را با در تقدیر گرفتن واژه «صاحب» نقل کرده است. وی می‌نویسد:

قيل: فيه حذف مضاف و «مثل» بمعنى الصفة، تقديره ليس كصاحب صفته شيء و صاحب صفته هو، أي ليس كهو شيء. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹ / ۳۷)

در نقد این دیدگاه، لغت‌پژوه معاصر، مصطفوی بر این رأی است که قرار دادن معنای «صفت» برای واژه «مثل» در این آیه صحیح نیست. وی معتقد است معنای «صفت» در مقابل واژه «مَثَلٌ» قرار داده شده و به‌کار بردن آن برای واژه «مِثْلٌ» صحیح نیست. او می‌نویسد:

و لا يصح أيضا القول بأن المثل بمعنى الصفة: و قلنا إن المثل معناه المشابه في الصفات الممتازة، و لعل مفهوم الصفة قد جاء من صيغة المثل بفتح تين صفة، و أوجب اشتباها في تعيين حقيقة معني المادة. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۶)

زیادت لفظ «ک» به جهت رعایت فصاحت کلام

سید مرتضی علم‌الهدی - بر خلاف دیدگاهی که پیش‌تر از او نقل شد - در دیدگاهی اختصاصی معتقد به زیادت «ک» در آیه شریفه بوده و علت زیادت را فصاحت کلام می‌داند؛ بدون اینکه زیادت معنایی در آیه پدید آورد. وی الفاظ زائد در کلام را به چند قسم تقسیم می‌کند:

۱. الفاظ زائدی که لازم است در کلام ذکر شوند و حذف احتمالی آنها به جهت تخفیف در گفتار است. مانند افعالی که متعدی بنفسه نبوده و با حروف جرّ، متعدی می‌شوند، مثل: «تزوجت» که با حرف باء متعدی شده و کاربرد آن به صورت «تزوجت امرأة» به جهت تخفیف کلام است.

۲. الفاظ زائدی که زیادت معنایی به‌دنبال دارند. زیادت معنایی می‌تواند حتمی بودن و یقینی بودن کلام و تأکید و معانی دیگری از این دست را اقتضا کند، مثل جمله: «لیس زید بقائم» که تأکید و قوت بیشتری نسبت به جمله: «لیس زید قائماً» دارد.

۳. الفاظ زائدی که به جهت رعایت فصاحت و نیکویی به کلام اضافه می‌شوند و زیادت معنایی در پی ندارند، مانند: لفظ «ما» در عبارت: «ما و الله ما ذلك لعدم مراس و لا قلة أواس، و لکنها سمه ما أناس»، درحالی که «سمه أناس» اراده شده است. البته حذف الفاظ به جهت رعایت فصاحت نیز در کلام عرب زیاد واقع می‌شود، مانند: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ» (یوسف / ۸۲) که «اهل» از آن حذف شده است.

۴. الفاظ زائدی که به جهت رعایت فصاحت و نیکویی به کلام اضافه می‌شوند و به ظاهر معنا را تغییر می‌دهند، اما در واقع چنین نیست. مانند آیه: «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ» (اعراف / ۱۲) درحالی که معنای آن این است: «ما منعك أن تسجد».

وی در ادامه و به عنوان شاهد برای قسم اخیر، چنین می‌نویسد:

و قوله تعالى: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. الكاف فيه زائدة، و هي في الظاهر المعيرة للمعني؛ لأنها تقتضي أنه لا مثل لمثله، و إنما المراد به لا مثل له. (علم الهدى، ۱۴۳۱: ۲ / ۱۱۵)

این دیدگاه نیز که مبتنی بر زائد گرفتن حرف در کلام الهی است، نمی‌تواند مقبول به نظر برسد؛ چرا که پیش‌تر گذشت که تلقی زیادت کلمه در قول الهی، با فصاحت و بلاغت قرآن کریم منافات دارد.

نفی مشابهت تامّ و غیر تامّ موجودات با خدا

تقریر این دیدگاه به این شرح است که اگر در آیه گفته می‌شود: «لیس مثله شیء»، آن‌گاه فقط مشابهت تامّ و کامل موجودات در تمام اوصاف و خصوصیات کلی و جزئی، با باری تعالی مورد نفی قرار گرفته بود و مشابهت‌های غیر تامّ و در برخی اوصاف و ویژگی‌ها مورد نفی قرار نمی‌گرفت. اما با آوردن دو لفظ تشبیه «ک» و «مثل» در آیه، اندک شباهت میان موجودات و ذات حق تعالی را نفی نموده و به طریق اولی، مشابهت کامل را نیز نفی می‌کند؛ چرا که وقتی مشابهت حداقلی نفی شد، طبیعتاً مشابهت حداکثری نیز نفی شده است. همانطور که در آیه شریفه «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ» (اسراء / ۲۳) وقتی نهی از گفتن «اف» به پدر و مادر می‌کند، بنا بر مفهوم اولویت، از فحش و شتم و ... نیز نهی کرده است. (معرفت، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۱۱)

این دیدگاه با بیان دیگر، دیدگاه منتخب صاحب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم است. او معتقد است که «ک» حرف تشبیه بوده و به تنهایی معنا ندارد؛ بلکه در کنار دیگر کلمات معنا می‌یابد. نفی در آیه شریفه نیز به وجود مثلی تعلق گرفته که اندک شباهتی با خدا داشته باشد. بر این اساس معنای آیه این است: هیچ شیئی وجود ندارد که اندک شباهتی با خدا داشته باشد. و با این

بیان، به طریق اولی مثل داشتن خدا نیز منتفی می‌گردد. وی می‌نویسد:

الكاف حرف تشبيه و يدلّ علي معني في غيره و لا ينبئ عن معني مستقلّ بل يوجد معني في غيره، و النفي يتعلّق بالمثل الذي وجد فيه شباهة ما، و المعني أنّه ليس شيء و هو كالمثل له، فيكون انتفاء المثل علي طريق أولي، فانّ شيئاً شبيهاً و قريباً من المثلية إذا كان منفيّاً، فانتفاء نفس المثل يكون بطريق أولي. فكلمة المثل مستعملة بمعناها الحقيقي، و ليست بمعني الذات و لا بزائدة، بل لطف التعبير في نفي المثل الذي وجد فيه شباهة بالمثلية، و هذا التعبير أبلغ من التعبير بنفي المثل نفسه. (مصطفوي، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۵)

در نقد این دیدگاه باید توجه داشت که در این رأی، نخست مثلی برای خدای متعال در نظر گرفته شده و سپس وجود شیئی با اندک مشابهتی با این مثل مفروض، نفی شده است؛ درحالی‌که نفس فرض مثل برای خدای متعال، محال است و همه تلاش مفسران از بحث و گفت‌وگو در خصوص این آیه، پرهیز از همین امر محال بوده است، که در اینجا مفروض گرفته شده است!

همراه آمدن مدعای نفی مشابهت و دلیل آن

صاحب این دیدگاه بر این اعتقاد است که آیه شریفه محل بحث، با آوردن لفظ «ک»، اصل مدعای نفی مشابهت از ذات باری تعالی را مطرح و با آوردن لفظ «مثل»، دلیل مدعای فوق را بیان نموده است و با این گفتار، اثبات می‌کند که اصلاً موجودی همانند خدا، نمی‌تواند مثل و همانندی داشته باشد.

توضیح اینکه: وقتی کسی بگوید: فلانی دروغ نمی‌گوید؛ صرفاً ادعای عدم دروغ‌گویی او را مطرح نموده است، بدون آنکه برای آن دلیلی آورده باشد. اما اگر کسی بگوید: مثل فلانی دروغ نمی‌گوید، نه تنها دروغ‌گویی را از او نفی نموده؛ بلکه برای آن به صورت کنایی، دلیل هم آورده است؛ یعنی کسی که مثل فلان فرد از صفات اخلاقی والا و فضائل انسانی بهره‌مند باشد، هیچ‌گاه دروغ نمی‌گوید. این برهان در اثبات ادعا، تنها با کمک افزودن لفظ «مثل» به جمله نخست به دست آمد و آیه شریفه نیز بر همین اسلوب، و منهج عمل کرده است. به جای اینکه آیه بگوید: «خدا مثل ندارد»، می‌گوید: «مثل خدا، مثل ندارد». یعنی ذاتی که اوصاف الهی داشته باشد، اصلاً نمی‌تواند مثل و همانندی داشته باشد. (معرفت، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۱۱)

این دیدگاه نیز ناتمام است، چرا که در این آیه با توالی الفاظ «ک» و «مثل»، به ظاهر دو بار واژه «مثل» بر سر مدعای نخست آمده است و همین امر موجب فساد در معنا و اثبات مثل برای حق تعالی است! توضیح اینکه: مدعای اصلی آیه این است: «خدا، شبیه ندارد». براساس استدلال صاحب

این رأی، اگر بر سر این مدعا، واژه «مثل» درآید، آن گاه مدعا به همراه استدلال را افاده خواهد کرد. در این صورت عبارت مذکور به صورت: «مثل خدا، شبیه ندارد». در خواهد آمد. درحالی که با دقت در متن آیه، دو لفظ تشبیه «ک» و «مثل» بر سر آیه آمده است و در حقیقت مدلول ظاهری آیه اینچنین می‌شود: «مثل مثل خدا، شبیه ندارد». که روشن است این عبارت معنای فاسدی دارد. به علاوه حتی اگر خود عبارت قبلی، یعنی: «مثل خدا، شبیه ندارد» را نیز مدلول ظاهری آیه بدانیم، باز هم با اشکال رو به رو است؛ چرا که این عبارت، خدا را مثل دیگر اشیائی که مثل ندارند، قرار داده و از این حیث خداوند را شبیه به بعضی از اشیاء بدون مماثل نموده است، که روشن است چنین معنایی نادرست و بر خلاف مراد اصلی آیه است!

تحلیل ادبی آیه و ارائه دیدگاه نوین منتخب

نگارنده بر این عقیده است که برای روشن شدن وجهه ادبی آیه و فهم صحیح مدلول آن، ابتدا باید الفاظ «ک» و «مثل» از نظر معنای لغوی و سپس از نظر کاربرد در ادب عرب مورد مطالعه قرار گرفته و از این رهگذر نقاط اشتراک و افتراق معنایی و کاربردی این دو کلمه تعیین گردد. لازم به ذکر است هر چند در تبیین این دیدگاه با استفاده از نظرات لغت‌شناسانی همچون راغب اصفهانی و ...، معنای صحیح آیه روشن خواهد شد و به علاوه مبنای این دیدگاه نیز زائد نپنداشتن هیچ یک از کلمات در آیات قرآن کریم و از جمله در آیه مذکور است، با این وجود در آثار لغویان از جمله راغب اصفهانی و همچنین در میان آثار مختلف ادبی و قرآنی با چنین مبنایی، این دیدگاه ارائه نشده است. در ادامه نخست با استفاده از کتب لغت به معناشناسی مفردات فوق پرداخته خواهد شد.

جوهری می‌نویسد: «مثل: کلمة تسوية. يقال: هذا مثله و مثله، كما يقال شبهه و شبهه بمعنى». (جوهری، ۱۴۰۷: ۵ / ۱۸۱۶) بنابراین از دیدگاه وی «مثل» کلمه‌ای است که برای بیان تساوی دو چیز به کار برده می‌شود. اما زبیدی از قول ابن‌بری می‌نویسد: «قال ابن بري: الفرق بين المماثلة و المساواة أن المساواة تكون بين المختلفين في الجنس و المتفقين؛ لأن التساوي هو التكافؤ في المقدار لا يزيد و لا ينقص، و أما المماثلة فلا تكون إلا في المتفقين، تقول: نحوه كنهوه و فقهه كفقهمه و لونه كلونه و طعمه كطعمه، فإذا قيل: هو مثله، علي الإطلاق، فمعناه أنه يسد مسده، و إذا قيل: هو مثله في كذا، فهو مساو له في جهة دون جهة». (زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۵ / ۶۸۰) بر این اساس برخلاف مساوات، مثلیت زمانی خواهد بود که دو چیز از هر نظر با یکدیگر اتفاق داشته باشند و یکی بتواند کاملاً جایگزین دیگری شود و کوچکترین اختلافی میان آن دو نباشد؛ مگر اینکه به صراحت در کلام، جهت مماثلت میان آنها ذکر و محدود گردد.

با توجه به این معناست که احمد بن فارس معتقد است: «مثل، المیم و الثاء و اللام، أصل صحیح يدل علي مناظره الشيء للشيء. و هذا مثل هذا، أي نظيره». (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۲۹۶) به عبارت دیگر آن گاه چیزی مثل دیگری خواهد بود که آن چیز از تمام جهات، نظیر دیگری باشد. راغب اصفهانی نیز در خصوص الفاظ تشبیه می‌نویسد:

أَنَّ التَّوَدَّ، يُقَالُ فِيهَا يَشَارِكُ فِي الْجَوْهَرِ فَقَطْ، وَ الشَّبَّهَ يُقَالُ فِيهَا يَشَارِكُ فِي الْكَيْفِيَّةِ فَقَطْ، وَ الْمَسَاوِي يُقَالُ فِيهَا يَشَارِكُ فِي الْكَمِّيَّةِ فَقَطْ، وَ الشَّكْلَ يُقَالُ فِيهَا يَشَارِكُهُ فِي الْقَدْرِ وَ الْمَسَاحَةِ فَقَطْ، وَ الْمُثْلَ عَامًّا فِي جَمِيعِ ذَلِكَ، وَ لِهَذَا لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى نَفْيَ التَّشْبِيهِ مِنْ كُلِّ وَجْهِ، خَصَّهُ بِالذِّكْرِ فَقَالَ: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۹)

با توجه به کلام راغب، لفظ «ند» صرفاً برای مشابهت در جوهر و ذات اشیاء به کار می‌رود و «شبه» فقط برای بیان مشابهت در کیفیت و «مساوی» برای نشان دادن مشابهت در کمیت کاربرد دارد. «شکل» برای نشان دادن همسانی در اندازه و مساحت استعمال می‌گردد. اما «مثل» برای نشان دادن مشابهت در همه موارد فوق به کار می‌رود؛ یعنی هنگامی که گفته می‌شود: شیئی مثل شیئی دیگر است، از نظر جوهر و ذات، کیفیت، کمیت، اندازه، مساحت و ... با یکدیگر همسانی دارند. به عبارت دیگر «مثل» زمانی به کار می‌رود که دو شیء از نظر «ذات» و «جمع صفات» به یکدیگر شباهت داشته باشند و این بیان دیگری برای گفته ابن فارس است که مثلیت را به نظیر بودن دو چیز از تمام جهات تعبیر نمود.

صاحب **معجم فروق اللغة** نیز در تفاوت میان «مثل» و «ک» چنین می‌نویسد:

«أَنَّ الشَّيْءَ يَشْبَهُ بِالشَّيْءِ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ لَا يَكُونُ مِثْلَهُ فِي الْحَقِيقَةِ، إِلَّا إِذَا أَشْبَهَهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ لِذَاتِهِ. فَكَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَالَ (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) أَفَادَ أَنَّهُ لَا شَبَّهَ لَهُ وَلَا مِثْلَ وَ لَوْ كَانَ قَوْلُهُ تَعَالَى (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) نَفْيًا أَنْ يَكُونَ لِمِثْلِهِ مِثْلًا، لَكَانَ قَوْلُنَا لَيْسَ كَمِثْلِ زَيْدٍ رَجُلٌ مَنَاقِضَةً، لِأَنَّ زَيْدًا مِثْلَ مَنْ هُوَ مِثْلُهُ وَ التَّشْبِيهُ بِالْكَافِ يَفِيدُ تَشْبِيهِ الصِّفَاتِ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَ بِالْمِثْلِ يَفِيدُ تَشْبِيهِ الذَّوَاتِ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ. تَقُولُ لَيْسَ كَزَيْدٍ رَجُلٌ أَي فِي بَعْضِ صِفَاتِهِ، لِأَنَّ كُلَّ أَحَدٍ مِثْلُهُ فِي الذَّاتِ، وَ فُلَانٌ كَالْأَسَدِ أَي فِي الشَّجَاعَةِ دُونَ الْهَيْئَةِ وَ غَيْرِهَا مِنْ صِفَاتِهِ وَ تَقُولُ السَّوَادُ عَرَضٌ كَالْبَيَاضِ وَ لَا تَقُولُ مِثْلَ الْبَيَاضِ. (عسکری، ۱۴۱۲: ۴۴۴)

براساس عبارات فوق، شباهت از جهت واحد، موجب مثلیت نخواهد شد و تنها زمانی می‌توان دو چیز را مثل یکدیگر دانست که از جمیع جهات ذات و صفات، با یکدیگر مشابهت داشته باشند. نتیجه

اینکه «ک» تنها برای مشابهت در بعض صفات کاربرد دارد و «مثل» برای رساندن مشابهت در ذات؛ و این دو واژه به جای یکدیگر به کار برده نمی‌شوند. البته روشن است که مثلثیت، شباهت در جمیع صفات را نیز در بر خواهد داشت.

با توجه به همین معنا از واژه «مثل» است که فخر رازی چنین می‌نویسد:

ان حكم الشيء حكم مثله. و ذلك لأنه اذا دلت الدلالة علي أن التعيين الذي به الامتياز غير داخل في المناط. فحيث لم يبق الا ماهية، فلو صارت تلك الماهية محكوماً عليها بحكم في موضع، و يسلب منها ذلك الحكم في موضع آخر، لزم اجتماع النفي و الاثبات. و هذه مقدمة يتفرع عليها كثير من المباحث الكلامية و الفلسفية. (رازی، ۱۹۸۶: ۲ / ۳۲۳)

و حکما نیز با توجه به عبارت فخر رازی و همچنین با استناد به معنای لغوی واژه «مثل»، قاعده عقلی «حکم الامثال فیما يجوز و فیما لا يجوز، واحد». را استخراج نموده و به صورت گسترده در مباحث خود به آن استناد نموده‌اند. (سبحانی، بی تا: ۵ / ۵۷۱؛ صدرالمألهین، ۱۹۸۱: ۱ / ۳۵۹)

لازم به ذکر است لغویون برای واژه «مِثْل» نیز که در قرآن کریم شیوع کاربرد دارد، دو معنا ذکر نموده‌اند: اول: معنای «مِثْل» و دیگری نشان دادن مشابهت و همسانی چیزی با دیگری از جهتی از جهات. راغب اصفهانی می‌نویسد:

و المثلُ يقال علي وجهين: أحدهما: بمعنى المثل. نحو: شبهه و شبهه، ... و الثاني: عبارة عن المشابهة لغيره في معني من المعاني أي معني كان، و هو أعمّ الألفاظ الموضوعة للمشابهة. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۹)

با توجه به مجموع مباحث فوق، می‌توان چنین گفت: در لغت عرب، لفظ «ک» منحصرأً برای تشبیه بعض صفات و لفظ «مِثْل» برای تشبیه توأم ذات و جمیع صفات، کاربرد دارد. بر این اساس، آیه شریفه در صدد بیان نفی تشبیه از صفات و ذات خدا است. به این معنا که هیچ موجودی از جهت بعض صفات یا از جهت ذات، با خداوند شباهتی ندارد.

اکنون که بررسی لغوی مفردات آیه به پایان رسید، نوبت به بررسی جنبه ادبی آیه می‌رسد. در ابتدا ممکن است این شبهه پدید آید که اگر واژه «مثل» برای تشبیه توأم ذات و جمیع صفات کاربرد دارد، در این صورت آوردن واژه «مِثْل» در آیه کافی بود. چرا که اگر گفته می‌شد: «لیس مثله شيء»، با توجه به معنای «مِثْل»، شباهت در ذات و جمیع صفات، نفی شده بود و دیگر ضرورتی برای آمدن لفظ «ک» نبود، بلکه آمدن آن موجب حشو است.

در پاسخ باید گفت: در صورتی که هر یک از الفاظ «ک» یا «مثل» به تنهایی در آیه می‌آید، معنای کامل از آیه مستفاد نمی‌گردد؛ چرا که اگر به آوردن لفظ «ک» به تنهایی اکتفا شده بود و گفته می‌شد: «لیس کالله شیء»؛ آن‌گاه تنها شباهت موجودات با خداوند در بعضی اوصاف نفی شده بود و نفی شباهت در ذات، باقی می‌ماند؛ یعنی احتمال اینکه موجودی صرفاً از جهت ذات شبیه خدا و از جهت صفات متفاوت باشد، نفی نمی‌شد و چنان‌چه به آمدن لفظ «مثل» به تنهایی اکتفا شده بود و گفته می‌شد: «لیس مثله شیء»؛ آن‌گاه نفی تشبیه توأم از جمیع صفات و ذات شده بود؛ یعنی هیچ موجودی نیست که هم از جهت ذات و هم از جهت جمیع صفات به خداوند شبیه باشد. اما شباهت در ذات به تنهایی و خصوصاً شباهت در صفات به تنهایی را نفی نمی‌کرد. بنابراین احتمال اینکه موجودی فقط از نظر ذات یا فقط از نظر بعضی یا جمیع صفات به خدا شبیه باشد، نفی نمی‌شد. چنان‌که احتمال اینکه موجودی از نظر ذات و بعضی صفات به خداوند شبیه باشد، نیز مردود نبود.

ضمناً باید توجه داشت چنان‌که معروف است،^۱ دو یا چند لفظ که از نظر معنایی با یکدیگر حوزه اشتراک معنا دارند، هنگامی که با هم به کار روند، وجوه اشتراک معنا در یک لفظ و وجوه اختلاف معنای آنها در سایر الفاظ متعین خواهد بود (إذ اجتماعاً، إفتراقاً). به عنوان مثال برای این قاعده می‌توان به توأم آمدن واژه‌های «فقراء» و «مساکین» در آیه ۶۰ سوره توبه و یا «خالق»، «بارئ» و «مصور» در آیه پایانی سوره حشر اشاره نمود؛ که در آیه نخست حوزه اشتراکی معنای «فقر» و «مسکنت» که نیازمندی است، در واژه «فقراء» و وجه اختلافی آن دو یعنی شدت نیازی که منجر به زمین‌گیر شدن است، در واژه «مساکین» متعین می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۸ / ۸ - ۶) و در آیه دوم نیز قدر مشترک سه واژه مزبور، خلقت و ایجاد پروردگار و وجوه اختلافی آنها ناظر به کیفیت خلقت است که در دو واژه «بارئ» و «مصور» برجسته می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۲۲۳)

بر این اساس چون الفاظ «ک» و «مثل» نیز در تشبیه صفات دو شیء با یکدیگر مشترک و در تشبیه ذات با یکدیگر مختلفند؛ اکنون در آیه مدّ نظر به سبب همراه آمدن این دو لفظ، در خصوص واژه «مثل»، تنها وجه اختلاف معنایی - یعنی تشبیه ذات - مراد خواهد بود، چرا که بار رساندن قسمت مشترک معنایی - یعنی تشبیه صفات - بر دوش لفظ «ک» خواهد بود. بنا بر این با دقت در معنای لغوی و جنبه ادبی آیه، لفظ «ک»، شباهت تمام موجودات از جهت «بعض صفات» با حق تعالی را نفی نموده و چون شباهت از جهت «بعض صفات» نفی شد، به طریق اولی شباهت از جهت «جمیع صفات» نیز نفی می‌شود و لفظ «مثل» نیز شباهت موجودات از جهت «ذات» با خداوند

۱. اشاره به قاعده معروف در ادبیات عرب: «إذ اجتماعاً، إفتراقاً و اذ إفتراقاً، اجتماعاً».

متعال را نفی می‌کند و چون نفی شباهت از «صفات» و «ذات» به طور جداگانه نفی شد، شباهت توأم از جهت «ذات» و «صفات» با حق تعالی نیز به طریق اولی نفی می‌شود. روشن است که با این تبیین، نه تنها هیچ یک از الفاظ فوق زائد نیست و آمدن آنها با هم نیز موهم اثبات مثل برای ربّ العالمین نیست؛ بلکه حذف هر یک از آنها مخلّ به معنای آیه است.

با توجه به نکات فوق، می‌توان خطبه نخست **نهج البلاغه** را به عنوان یکی از بهترین و زیباترین تفاسیر برای مضمون آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» برشمرد. در ادامه فرازی از کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام در این خطبه به جهت تبیین خواهد آمد و مطالعه تمام خطبه با توجه به معنای آیه شریفه به خوانندگان محترم توصیه می‌شود.

الْحَمْدُ لِلَّهِ ... الَّذِي لَيْسَ لِيَصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ وَوَتَدَّ بِالصُّحُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ. أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَكَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِحْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ الْإِحْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّغَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَهْمًا غَيْرِ الْمُوصُوفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سَبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَى وَمَنْ تَنَاهَى فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ ... (نهج البلاغه، خطبه ۱)

نتیجه

عبارت قرآنی «لیس کمثله شیء»، شباهت موجودات از جهت صفات و ذات به باری تعالی را نفی می‌کند. در آیه شریفه هیچ لفظی زائده نیست و هر یک عهده‌دار رساندن بخشی از معنای مدّ نظر است. به این ترتیب، لفظ «ک» عهده‌دار نفی تشبیه از جهت صفات و لفظ «مثل» عهده‌دار نفی تشبیه از ذات حق تعالی است؛ یعنی لفظ «ک» بیان می‌کند که هیچ موجودی حتی از جهت یک صفت نیز به خدا شبیه نیست و لفظ «مثل» نیز اثبات می‌کند که هیچ موجودی از جهت ذات به خدا شبیه نیست و روشن است زمانی که هیچ موجودی از جهت حتّی یک صفت به تنهایی یا ذات به تنهایی به خدا شبیه نیست؛ به طریق اولی هیچ موجودی هم از جهت جمیع صفات و ذات به خدا شبیه نخواهد بود. بر این اساس واضح است که حذف هر یک از الفاظ فوق موجب آسیب دیدن و نقصان معنای عبارت خواهد بود. به علاوه چنان که روشن شد، توأم آمدن دو لفظ تشبیه فوق، موجب اثبات مثل برای خداوند نخواهد شد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد تقی جعفری، مشهد، به نشر، چ ۳.
- ابن جنی، عثمان، ۱۴۱۳ ق، سر صناعة الاعراب، دمشق، دار القلم.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، متشابه القرآن و مختلفه، قم، بیدار.
- ابن عجبیه، احمد بن محمد، ۱۴۱۹ ق، البحر المديد في تفسير القرآن المجيد، قاهره، حسن زکی.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، بی تا، غریب القرآن، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- ابو حیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر.
- اسعدی، علیرضا، ۱۳۸۸، هشام بن حکم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- انصاری، ابن هشام، ۱۴۰۴ ق، مغنی اللیب، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- بروسوی، اسماعیل، بی تا، روح البیان، بیروت، دار الفکر.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ ق، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار احیاء التراث.
- بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، ۱۳۹۱، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ ق، الصحاح، بیروت، دار العلم للملایین، الطبعة الرابعة.
- درویش، محی الدین ۱۴۱۵ ق، اعراب القرآن الکریم و بیانه، سوریه، دار الارشاد، الطبعة الرابعة.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم.
- زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دار الكتاب العربی.
- سبحانی، جعفر، بی تا، رسائل و مقالات، قم، موسسه الامام الصادق علیه السلام.
- سمرقندی، نصر بن محمد، بی تا، بحر العلوم، بیروت، دار الفکر.
- سید مرتضی علم الهدی، علی بن حسین، ۱۴۳۱ ق، نفائس التأویل، بیروت، شركة الاعلمی.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ ق، الدر المشور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۴ ق، فتح القدیر، بیروت، دار ابن کثیر.

- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۹۸ق، *التوحید*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۲۴ق، *تفسیر القرآن المجید*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- صدر المتألهین، محمد، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار الفکر، الطبعة الثالثة.
- طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، الطبعة الخامسة.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
- عسکری، ابوهلال، ۱۴۱۴ق، *معجم فروق اللغویة*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- عکبری، عبدالله بن حسین، بی تا، *التبیین فی اعراب القرآن*، عمان، بیت الافکار الدولية.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۹۸۶م، *الاربعین فی اصول الدین*، قاهرة، مكتبة الكليات الازهریة.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۳۶، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی علمی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معرفت، محمد هادی، ۱۴۲۸ق، *تلخیص التمهید*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة السابعة.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- میبدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱، *کشف الاسرار و عدة الابوار*، تهران، امیر کبیر، چ ۵.
- نحاس، احمد بن محمد، ۱۴۲۱ق، *اعراب القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- نعمة، عبدالله، ۱۴۰۵ق، *هشام بن الحکم*، بیروت، دار الفکر، الطبعة الثانية.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی